

نالی و استفاده از امثال و حکم در دیوان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۵

دکتر جمال احمدی^۱

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

کژال فداکار^۲

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی

چکیده

ملا خدر احمد شاه‌ویسی میکاییلی، مشهور به نالی (۱۸۵۶-۱۸۰۰ م) یکی از بزرگ‌ترین شاعران زبان و ادب کردی، در مکتب بابان است. زبان سخته و سنجه و هنری او در اشعار، لقب حافظ کردی را برای این شاعر قرن نوزدهم به وام ستانده است. او به زبان‌های: کردی سورانی، عربی، فارسی و ترکی تسلط داشته و شعر می‌سروده است. دیوان او گستردگی معلومات او را به ویژه در ادب کردی و فارسی و عربی به خوبی نشان می‌دهد. او کسی است که زبان هنری شعر کردی را از «هورامی» که قبلاً به وسیله‌ی مولوی کرد به اوج خود رسیده بود، به کردی سورانی تغییر داد. دیوان اشعار این شاعر بزرگ کرد، مشحون از ظرافتهای هنری و ادبی است. یکی از درون‌مایه‌های دیوان او توجه به ادبیات عامیانه، با گونه‌های مختلف آن است. نگارندگان این مقاله با خوانش کل دیوان نالی، امثال سایر آن را بررسی و استخراج کرده‌اند. نتیجه‌ای که از این پژوهش به دست می‌آید حاکی از آن است که نالی با وجود آنکه یکی از کلاسیک‌های بزرگ شعر کردی و دارای زبانی رسمی و استوار است اما ادبیات عامیانه، به ویژه امثال و حکم از موضوعات مورد توجه او بوده و نسبت به دواوین فارسی از این لحاظ هیچ کم ندارد.

کلیدواژه‌ها: نالی، ادبیات عامیانه، مثل‌ها و حکمت‌ها، شعر کردی.

1- Jahmady52@yahoo.com (نویسنده مسئول)

2- fadakark@yahoo.com

۱- مقدمه

ادبیات به معنی خاص (= متون نظم و نثر) مهمترین تجلی‌گاه عواطف و اندیشه‌های ملت‌ها در همه‌ی ادوار تاریخ از گذشته تا حال بوده است. اگر اندیشه‌ها و عواطف بشری در قالب متون ادبی (= نظم و یا نثر) ریخته شود، هم ماندگاری آن را تضمین می‌کند و هم رغبت در مطالعه گرفتن آن دوچندان می‌شود. برای مثال ای بسا مطالب فراوانی را عرب‌های جاهلی، با خطابه‌های غرّای خود در قالب نثر داشته‌اند ولی بیشتر آنها بجز اندکی از میان رفته و چه کم است روایت‌هایی از گونه‌ی آثار قس بن ساعده ایادی که تاریخ، آن را ثبت و ضبط کرده است. ولی در همان دوران شاعران فراوانی، اشعاری غرّا از خود به جای گذاشته‌اند و با وجود بی‌سوادی عمومی در میان عرب‌ها، فقط به دلیل شعر بودن و اقبال عمومی، از نابودی محفوظ مانده است. کم نیست دواوین شعری شاعرانی همچون: تأبط شرّاً، سمؤال، شنفری، امرؤ القیس و دیگران که توانسته است بسیاری از آداب و رسوم، اندیشه‌ها، عواطف و سنن گوناگون ملت خود را نگه دارند و به دست آیندگان بسپارند. زبان و ادبیات کردی نیز مانند هر ادبیات دیگری چنین وضعیتی را دارد. غیر از متون مختلفی که از دوران روزنامه (روزگار پیرمرد) به دست ما رسیده است، بیشتر متون شعری (= هنری) ما را دیوان‌های شعری‌ای چون: فقیه طیران، جبّاری، بابا طاهر، ملای جزیری، مولوی کرد و ده‌ها شاعر دیگر تشکیل می‌دهد. چه بسا اگر این افکار و عواطف کردها در قالب شعر ریخته نمی‌شد، اکنون کتابخانه‌ی کردی فاقد بسیاری از این دیوان‌های شعری می‌شد.

همه‌ی این مطالب بدیهی به این دلیل گزارش می‌شود تا نشان دهد که ادبیات و به ویژه شعر، مهمترین ضامن بقای فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها و عواطف آدمیان در همه‌ی اعصار و در همه‌ی ملت‌ها است. از مهمترین ویژگی‌های شعر، صرف نظر از ظرافت‌های هنری و ادبی و ویژگی‌های جمال‌شناسیک، ایجاز و اختصاری است که در آن دیده می‌شود. گاهی می‌توان مطالب بسیار مفصّل را در یک بیت شعر خلاصه کرد و خواننده و یا شنونده لذّت بیشتری هم از آن ببرد. هر قدر زبان شعر هنری‌تر باشد، رسایی و گویایی آن بیشتر می‌شود. به باور بسیاری از منتقدان، چه در گذشته و چه در حال، ضرب‌المثل (= امثال و حکم) چکیده و عصاره‌ی ادبیات است. ضرب‌المثل‌ها در انتقال فرهنگ‌ها شاید مهمترین نقش‌ها را به عهده داشته باشند. در

باب اهمّیت امثال و حکم سخنان بسیاری گفته شده از جمله: «شادروان اخوان ثالث می گفت: یکی از شعرا می گفت: چکار کنم که شعرم قدرت و استحکام پیدا کند؟ گفتم: باید آثار بزرگان ادب کهن را همیشه دم دست داشته باشی و در تمام لحظات با آن‌ها زندگی کنی. گفت: من نه همت این کار را دارم و نه می توانم آن همه کتاب را فراهم کنم. تو چند تا را برای من انتخاب کن. اخوان می گفت: هر چه فکر کردم، دیدم از امثال و حکم، کتابی بهتر وجود ندارد، گفتم برو امثال و حکم را بخوان و با آن زندگی کن»، و امثال و حکم کتاب بالینی شادروان اخوان بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۸۰)

۲- پیشینه‌ی پژوهش

در مورد نالی، اگرچه متناسب با شأن و الای او در شعر کردی، پژوهش ارزنده‌ای نشده، اما با جستجو در میان کتابخانه‌ی کردی و منابع نوشته شده به زبان کردی و یا فارسی، به تعدادی منابع نوشته شده درباره‌ی نالی برمی‌خوریم. برخی از این منابع البته تحقیقاتی دانشگاهی و آکادمیک است و برخی نیز پژوهش‌های برون دانشگاهی است. این تحقیقات انجام شده را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد. یک دسته پژوهش‌هایی است در زمینه‌ی شعر نالی و سبک‌شناسی و بررسی محتوای شعر او و یا تأثیرپذیری‌ها و تأثیر نهادن‌ها است. دسته‌ی دیگر به زندگی‌نامه و حوادث زندگی و تاریخ دوره‌ی او و مسافرت‌های او پرداخته شده است. چند سال پیش در دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج پایان‌نامه‌ای زیر عنوان: «تأثیرپذیری شاعران کرد از حافظ شیرازی» به وسیله‌ی آقای وریا حسامی نوشته شد که در آن بخشی را به تأثیرپذیری نالی از حافظ پرداخته بود. در همین دانشگاه پایان‌نامه‌ی دیگری زیر عنوان: «مضامین مشترک شعر کردی و فارسی» به وسیله‌ی آقای غلام‌حسین محمدی نوشته شد که در آن به مضامین مشترک در شعر کردی و فارسی دیوان نالی پرداخته بود. پایان‌نامه‌ی دیگری زیر عنوان: «تأثیرپذیری نالی از حافظ» در دانشگاه کردستان به وسیله‌ی آقای یدالله محمدی به رشته‌ی تحریر درآمد که در آن به برخی از تأثیرات حافظ بر نالی اشاره کرده بود. آقای مسعود محمد هم کارهای ارزنده‌ای در زمینه‌ی نالی و شعر او انجام داده است. از جمله‌ی این کارها، کتابی است زیر عنوان: «چه پکنیک له گولزاری نالی». مسعود محمد در این کتاب برخی از اشعار دیوان نالی را شرح کرده

و به برخی ماجراهای نالی در زندگی پرداخته است. همچنین کتاب دیگری تحت عنوان: «دهسته و دامانی نالی» را به رشته‌ی تحریر درآورده که در آن کتاب، مسعود محمد با توجه به شرح ملا عبدالکریم مدرّس و فاتح محمد پسر ارشد ایشان، تبییناتی در مورد دیوان نالی و شرح آن نوشته است. آقای خه‌زنه‌دار، نیز کارهای ارزنده‌ای در مورد نالی انجام داده است. او افزون بر مقالاتی که در برخی از همایش‌ها ارائه داده، فرهنگ و آژه‌های دیوان نالی را نوشته است که در سال ۲۰۰۸ میلادی در اربیل عراق چاپ و منتشر شده است. علاوه بر آن مجموعه‌ی مطالبی در کتابی زیر عنوان: «نالی لة دةفتة‌ری نة‌میری‌دا» نوشته است که به برخی از زوایای شعر نالی و زندگی او اشاراتی داشته است. همچنین، رثوار سیوة‌لی، کتابی با عنوان: «کتشی نالی» را نوشته که به تحلیل محتوای بعضی از اشعار نالی پرداخته است. همچنین او در مجموعه‌ی ۷ جلدی «میژووی‌ئده‌بی کوردی» بخش مفصلی را به زندگی و محتوای شعر نالی پرداخته است. علاوه بر این کارها، علاء‌الدین سجّادی نیز در «میژووی‌ئده‌بی کوردی» بخشی را به زندگی و شعر نالی اختصاص داده است. با نظری به مجله‌ی وزین «گو‌فاری کوری زانی‌ارانی کورد» با برخی از مقالات ارزشمند در مورد نالی برمی‌خوریم.

اخیراً نیز در سال ۲۰۰۹ در سلیمانیه، در مورد نالی همایش بین‌المللی برگزار شد که در آن برخی از نالی‌شناسان به نالی و شعر او پرداخته‌اند. البته لازم به یادآوری است که بررسی برخی از دواوین شعر فارسی نیز از دیدگاه ادبیات عامیانه انجام شده است که در این پیشینه نیازی به ذکر آنها احساس نمی‌شود. صرف‌نظر از این کارها و مقالات نوشته شده در مجلات و ارائه شده در همایش‌ها، تاکنون کاری در مورد ادبیات عامیانه در دیوان نالی انجام نشده است.

۳- یک جستجوی تاریخی

درباره‌ی تاریخچه‌ی مثل، به دو شکل می‌توان به بحث پرداخت: یکی اینکه مثل از چه زمانی آغاز شده است؟ و دیگر اینکه چه زمانی تدوین و جمع‌آوری مثل آغاز شده است؟ در پاسخ پرسش اول برخی بر این باورند که مثل، قدیمی‌ترین آثار ادبی است که از فکر انسان تراوش کرده و آدمی پیش از آنکه شعر بگوید و خط بنویسد، اختراع امثال کرده و آن را در محاورات خود به کار برده است (بهنیار،

۱۳۲۸: ۶-۳). به وجود آمدن مثل، ارتباطی به خط و سواد و توانایی نوشتن و علوم مختلف نداشت، بلکه انسان‌ها هر قدر عوام‌تر باشند، امثال و حکم بیشتری در میان آنان یافت می‌شود. شاید به همین دلیل باشد که امثال را جزو ادبیات عامّه به شمار آورده‌اند. کار تدوین و جمع‌آوری امثال در اواخر عصر جاهلی، در زبان عربی آغاز شد و کتاب‌های فراوانی هم در این مورد نوشته شد که از آن میان می‌توان به: نخار بن اوس عُدَری (۶۰ق)، عبید بن شدیدی جرهمی (۸۱ق)، معضل ضبی (۱۶۸ق)، ابو عبیده معمر بن مثنی (۲۱۰ق)، اصمعی (۲۱۶ق)، ابو عبید قاسم بن سلام (قرن سوم)، جاحظ (۲۵۵ق)، ابن انباری (۳۰۴ق)، حمزه اصفهانی (۳۵۱ق)، ابوهلال عسکری (۴۰۰ق) و از همه مهم‌تر و مفصل‌تر به میدانی (۵۱۸ق) اشاره کرد (ملا ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۱۹۸-۱۹۵).

در ادب فارسی هم کار گردآوری امثال با رشیدالدین وطواط (۵۷۳ق) آغاز شد. وطواط به دلیل آشنایی عمیقش با ادب عرب، تعدادی از امثال عربی را گردآوری کرد و همراه حکایات مربوط به آن‌ها، به فارسی ترجمه نمود. پس از آن آثار دیگری نوشته شد. در سده‌ی یازدهم هجری، محمد هبله رودی اثر مهمی نوشت. کتاب او به نام مجمع الامثال به نظر صادق کیا کهن‌ترین مجموعه‌ی بزرگ مثل‌های فارسی است. هم‌زمان با هبله رودی، فارسی زبان دیگری به نام محمدصادق اصفهانی (زاده‌ی هندوستان)، فصل هشتادم از باب سوم دانش‌نامه‌ی بزرگ خود به نام شاهد صادق را به مثل‌های فارسی اختصاص داده و حدود ۵۶۰ مثل را گردآوری نموده است. در همین قرن محمد تاشکندی و میرزا محمدطاهر، گردآورندگان دیگر امثال بودند. در سده‌ی دوازدهم ابراهیم خالص مجموعه‌ای به نام مجمع الامثال نوشت و از دوره‌ی قاجار هم مجموعه‌ای با عنوان امثال از نویسندگانی ناشناس بر جای مانده است (مجیدی و میر انصاری، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۱۹۸). از آغاز سده‌ی چهاردهم به بعد نیز کتاب‌های امثال نوشته شد که از آن میان می‌توان به آثار امیر قلی امینی، احمد بهمینار، انجوی شیرازی، احمد شاملو، جعفر شهری، دهخدا، عفیفی و بسیاری دیگر اشاره کرد.

۴- مَثَل چیست؟

مَثَل در لغت به معانی: مانند، همتا، شبیه، حجت، داستان و قصه آمده است.

(دهخدا، ۱۳۸۰، ذیل واژه‌ی مثل). مثل کلمه‌ای است عربی از ماده‌ی مثول بر وزن عقول به معنی شبیه بودن چیزی به چیز دیگر یا به معنی راست ایستاده و برپای بودن (بهنیاری، ۱۳۲۸: ۴۹).

حکَم نیز جمع حکمت است و در لغت به معانی کلام سازگار با حقیقت، کار صحیح، عدالت، صبر و بردباری به کار می‌رود. این واژه به مجموعه‌ی رفتارهای اخلاقی و فرهنگی هر ملت‌ی اطلاق می‌گردد که از خرد عام سرچشمه گرفته و از واقعیات ملموس زندگی و جامعه استنباط شده است (مجیدی و میرانصاری، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۱۹۸).

بیشتر علمای بلاغت که در آثار خود به مثل می‌پردازند، از رهگذر تشبیه مرکب، آن را تعریف می‌کنند. برخی نیز آن را استعاره‌ی تمثیلیه به حساب می‌آورند. اما حقیقت این است که اگر منظور ما از مثل، ضرب‌المثل یا مثلِ سایر باشد، درست این است که آن را از مقوله‌ی استعاره‌ی مصرّحه بشماریم. در اینجا لازم است به اختصار نظر علمای بلاغت گفته آید تا سرانجام به تعریف جامع و مانعی از مثل دست یابیم و مرز مثل با کنایه و تمثیل، روشن شود.

در تاریخ علوم بلاغی، قدامه بن جعفر، صاحب کتاب نقد الشعر و نقد النثر اولین کسی است که ابیاتی را به عنوان تمثیل شاهد آورده است و به تمثیل اشارت داشته است. او ابیات ذیل را به عنوان شاهد ذکر می‌کند.

تَرَكْتُ الرِّكَابَ لِأَرْبَابِهَا وَ اَكْرَهُتُ نَفْسِي عَلٰى ابْنِ الصَّعَقِ
جَعَلْتُ يَدِيَّ وَشَاحًا لَهُ وَ بَعْضُ الْفَوَارِسِ لَا يَعْتَنِقُ

ترجمه: شتران را به صاحبان آن واگذار کردم و خود را بر ابن صعق تحمیل کردم. دو دست خود را همایل او ساختم و برخی از سوارکاران دست به گردن نمی‌اندازند. قدامه بن جعفر می‌گوید: در جمله‌ی «جعلتُ يدئ و شاحاً له» (دو دست خود را همایل او ساختم) اشاره‌ی دوری به کلمه‌ای جز اعتناق (دست در گردن افکندن) است و در عین حال به اعتناق دلالت دارد (قدامه بن جعفر، ۱۳۸۴: ۲۴۵).

عبدالقاهر جرجانی بحث مفصّلی در مورد تمثیل دارد. او رابطه‌ی تشبیه و تمثیل را عموم و خصوص مطلق می‌داند و می‌گوید: تشبیه، عام و تمثیل، اخصّ از آن است، پس هر تمثیلی تشبیه است ولی هر تشبیه‌ی تمثیل نیست (جرجانی، ۱۳۷۰: ۵۳) در مورد تمثیل و مثل نیز می‌گوید: هر چه نتوان آن را تمثیل نامید، واژه‌ی مثل نیز برای

آن به کار نمی‌رود (همان، ۵۵). تفتازانی به دو صورت در مورد تمثیل سخن به میان آورده است. در جایی تمثیل را از رهگذر استعاره تعریف می‌کند و در جای دیگر آن را نوعی مجاز مرکب می‌داند (تفتازانی، ۱۳۲۴: ۶۱۶ و ۶۰۴). البته می‌توان نتیجه گرفت که تمثیل همان مجاز مرکب به علاقه‌ی مشابهت است که استعاره است.

دانشمندان علوم بلاغی از رهگذر تشبیه به تعریف تمثیل نیز می‌پردازند. احمد هاشمی در جواهر البلاغه تشبیه را به دو نوع غیر تمثیلی و تمثیلی تقسیم می‌کند. تمثیلی را نیز دو نوع: «ظاهر الاداه» و «خفی الاداه» می‌داند (هاشمی، ۱۹۹۴: ۲۳۱). ظاهر الاداه مانند: «مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا» (جمعه، آیه ۵). و خفی الاداه نیز چون کسی که در انجام کاری متردد است و به او می‌گویند: «اراک تُقَدِّمُ رجلاً و تؤخِّرُ آخری». به هر صورت اکثر علمای علم بلاغت، تشبیهی را تمثیلی می‌نامند که وجه شبه آن منتزح از متعدد باشد (هاشمی، ۱۹۹۴: ۲۳۰ نیز: الجارم و امین، ۱۳۷۲: ۳۵).

همان‌طور که اشاره شد در بخش استعاره نیز به مسأله‌ی تمثیل پرداخته شده است. استعاره‌ی تمثیلیه یا مجاز مرکب، ترکیبی است که در غیر ما وضع له، به جهت علاقه‌ی مشابهت و همراه با قرینه‌ای که بازدارنده‌ی معنای وضعی است به کار رفته است (هاشمی، ۱۹۹۴: ۲۸۶)

برای مثال:

وَمَنْ يَكُ ذَافِمٍ مُرِّ مَرِيضٍ يَجِدُ مُرًّا بِهَ الْمَاءِ الزَّلَالَا

ترجمه: کسی که بیمار است و طعم دهانش تلخ است آب گوارا نیز به دهانش تلخ خواهد بود. و یا جمله‌ی قَطَعَتْ جَهِيْزَةُ قَوْلِ كُلِّ خَطِيْبٍ. «جهیزه» (اسم زنی) سخن هر سخنوری را برید، از گونه‌ی استعاره‌ی تمثیلیه است. اما استعاره‌های تمثیلیه هنگامی که گسترش یافت و استعمال آن فراوان گشت «مثل» (= ضرب المثل) می‌گردد و به هیچ وجه تغییر نمی‌کند (هاشمی، ۱۹۹۴: ۲۸۸) بنابراین این جمله‌های مثلی، مشابه به مرکب است که مشبه مفرد آن حذف شده و به گونه‌ی استعاره به کار می‌رود. مبرّد گفته است: «المثل مأخوذٌ من المثل، و هو قولٌ سائرٌ شبه به حال الثانی بالأوّل و الاصل فيه التشبيه» (= مثل مأخوذ از مثال است و آن قولی است سایر که حال دومی را به حال اوّل تشبیه می‌کند و اصل‌آدر آن تشبیه است) (صینی و دیگران، ۱۹۹۲: ط) ابراهیم نظام نیز در مورد مثل می‌گوید: «در مثل چهار چیز جمع می‌شود

که در غیر آن جمع نمی‌شود: ایجازِ لفظ، اصابت معنی، حسن تشبیه و نیکویی نوشتار، و این نهایت بلاغت و رسایی است. شوقی ضیف در اهمیت مثل می‌نویسد: مثل، فلسفه‌ی زندگی گذشتگان ما است و در تاریخ اندیشه‌های بشری اهمیت بسزایی دارد. به سهولت نمی‌توان آن را درک کرد مگر این که در تاریخ ملت‌ها و گوناگونی فکری آن‌ها به عمق و اندیشه فرو رفت. «(همان، ی)

همان‌طور که به برخی از تعاریف مثل اشاره شد، این اصطلاح از دیدگاه‌های گوناگون تعریف شده است. معاصرین ما نیز از جهات دیگری به تعریف جدیدتری از این اصطلاح دست پیدا کرده‌اند که غالباً و عمدتاً برگرفته از مقاله‌ی ارزشمند مرحوم بهمنیار است. ایشان می‌گویند: «مثل جمله‌ای است مختصر و مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به سبب روانی الفاظ و روشنی معنی و لطف ترکیب، شهرت عام یافته باشد و همگان آن را بدون تغییر و یا با اندک تغییر در محاوره به کار برند» (بهمنیار، ۱۳۲۸: ۵۲) تعریف استاد بهمنیار شامل امثال حکمی و تمثیلی می‌شود و حکایاتی را که در مقام تمثیل آورده شوند مثل حکایت‌های کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه از دور خارج می‌کند. در اینجا می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که دایره‌ی تمثیل بسی وسیع‌تر و فراگیرتر از مثل است. چرا که تمثیل می‌تواند از لحاظ صورت، شامل: مثل، اسلوب معادله، حکایت حیوانات، حکایت انسانی و مثالک باشد (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۵۵).

مطلب دیگری که در انتهای این بحث لازم است به آن اشاره شود این است که گاهی تشخیص امثال و کنایات بسیار دشوار است و غالباً برخی عبارات‌ها می‌تواند هم مثل باشد و هم کنایه. این مسأله از دید ما مغفول مانده است و در آثار گذشتگان اشارتی به این اختلاف نشده است. (۱)

علامه‌های در کتاب معانی و بیان خود این بحث را کاویده و اصطلاح جدیدی را برای این امثال یا کنایات برگزیده است. او می‌گوید: بعضی موارد داریم که مثل و کنایه به هم متشبه می‌شوند از قبیل «آفتاب را به گل اندودن» یعنی هنر کسی را پنهان و ضایع کردن و «آفتاب» لب بام یعنی مشرف به مرگ، ممکن است یک جمله به دو اعتبار هم کنایه باشد و هم مثل. یعنی اصل آن کنایه باشد اما چون همان کنایه بر سبیل مجاز تشبیهی یعنی استعاره در موردی به کار ببرند داخل عنوان مثل می‌شود (همایی، ۱۳۷۰: ۱۹۳). علامه‌های این نوع عبارات و استعمالات را امثال کنایی

نامیده است. مثلاً اگر معنی حقیقی آفتاب به گل اندودن را اراده کنند آن را کنایه می‌گویند. اما همین مورد را چون بر سیبل استعاره به کار ببرند داخل امثال می‌شود.

۵- امثال و حکم در دیوان نالی

با خواندن دیوان نالی ۵۶ مثل سایر یافت شد که برخی از این مثلها می‌تواند گاهی کنایه هم محسوب شود. برخی نیز جنبه‌ی حکمی دارد و پند و اندرز را به مخاطب منتقل می‌کند:

دل موزمه‌حیلی ده‌رده وه‌کوو دیده له نه‌م‌دا
حه‌یران و پهریشانه وه‌کوو قه‌تره له یه‌م‌دا

(نالی: ۹۴)

معنی: دلم در میان غم‌ها همچون چشمم در میان نم‌هایش نابود شده است، سراسیمه همچون قطره‌ای در دریا است. مثل «قه‌تره له یه‌م‌دا» زمانی به کار می‌رود که بخواهند میان دو چیز مقایسه‌ای صورت گیرد. در زبان فارسی نیز می‌گویند: چون قطره به دریا است. ابوالفضل بیهقی در مقایسه‌ی خواجه بوسهل و امیر حسنک گوید: «این خواجه در جنب امیر حسنک، مثل قطره‌ای بود از آب رودی».

ره‌قیبی جوفته‌لی نایته نه‌خچیرت، که خهر کورپره
ته‌لیفی چایره دایم له قه‌شقه‌ی که‌ردر و جه‌ودا

(نالی: ۸۷)

معنی: رقیب احمق نمی‌تواند به میدان شکار تو آید زیرا او همیشه مشغول چریدن است.

گردها گویند: «الاغ با الاغ الفت می‌گیرد» در حالی که در میان فارس‌ها به این صورت درآمده است. معادل: «کبوتر با کبوتر، باز با باز، کند هم جنس با هم جنس پرواز»؛ که آن هم شعر شاعر است و به صورت مثل درآمده است. (به نقل از دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۱۹۱)

له‌ومه‌ی زه‌مان ده‌که‌ی که بوچ خواری راسیتی ده‌وی
غافلی ده‌ستی راستی خۆت خزمه‌تی ده‌ستی چه‌پ ده‌کا

(نالی: ۹۹)

معنی: زمانه را سرزنش می‌کنید که چرا همیشه حقیقت مظلوم واقع می‌شود؟ در

حالی که غافلید که دست راست شما در خدمت دست چپ است. برای این مثل می‌توان معادل ذیل را نوشت: دست راست به دست چپ محتاج نشود. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۸۰۸)

سابوونی که فی پییه که فی زاری چاپلوس
خاسیه تی ره ققی هه یه نه رمی زوبانی لوس

(نالی: ۲۳۷)

معنی: آب دهان چرب زبان همچون صابونی است که برای لغزاندن مخاطب خود به کار می‌رود. نرمی زبان لوس هم خصوصیت صابون «رق» دارد.

که ی ده کا شهرح و به یانی رمووزی دهردی دل
روورپه شی ههروه ک دهوات و دوزوبانی وه ک قه لهم

(نالی: ۳۱۱)

روسیاهی چون مرکب و دو زبانی چون قلم چگونه می‌تواند اسرار درد دل را شرح و بیان کند؟

قه لهم دوو زمانه بهم باریش دهنووسی و بهو باری شدا.

شادمانی بی وه فایه یاری تیری و مهستیه
یاری تهنگانهم غه مه با هه ر غه می خووم بخووم

(نالی: ۳۰۴)

شادی بی وفا است دوست سیری و مستی است. دوست سختی‌ها و مصائب غم است پس غم خودم را خودم باید بخورم.

عومریکه به میزانی ئه دهب توحفه فروشم
زورم وت و کهس تی نه گه یی ئیسته خه مؤشم

(نالی: ۲۸۰)

معنی: عمری است که با ترازوی ادب شعر می‌گوییم و به دیگران به عنوان تحفه می‌دهم بسیار گفتم و کس نفهمید و اکنون خاموشم.

چاوه کهم مه‌نواره رنگی زاهیری
خو دهزانی رووسی چهند رووسیان

(نالی: ۳۲۶)

معنی: عزیزم رنگ ظاهری را مبین، هیچ می‌دانی «روسی» چقدر روسیاه است.

بلی نالی به ئه ربایی وه فا: بیین
هه موو موحتاجی خاک و بیل و پاچین

(نالی: ۳۴۹)

معنی: نالی به وفاداران بگو: بیایید وفادار باشیم چرا که همگی نیازمند خاک و بیل و گلنگ هستیم.

نالی چیه وا میسلی جوعهل غه رقی شیاکه ی
خۆ تۆ به حیسابی وه کوو په روانه شه مت بوو

(نالی: ۳۷۰)

معنی: نالی! چرا همچو جُعَل با سرگین الفت گرفته ای تو که قبلاً چون پروانه شمع داشتی؟

ده فهرمووی چاوه کهت زه نجیر که نالی
که موتلهق چا نییه ئینسانی هه رزه

(نالی: ۴۵۰)

معنی: می گویی چشمانت را ببند (فرو خوابان) نالی زیرا آدم هرزه خوب نیست که آزاد باشد.

هه ده مه فهرشی که سیککی که یه بی مه هر و نیکاح
دوور له چاکانی عه جهب فاحیشه دنیا ییکه!

(نالی: ۴۶۳)

معنی: هر دم دنیا بدون نکاح و عقد و مهریه همسر یکی است، دنیا عجب زن بدکاره ای است؟! دنیا وه ک ژنی فاحیشه هه ر ژۆژی هی یه کیکه. جهان هر روز در عقد یکی است.

دنیا وفاندارد. (دهخدا، ۱۳۶۱: ۸۳۰)

دنیا وه فای بۆ کهس نیه. (حیرت سجّادی، ۱۳۶۹: ۲۵۰)

نالی ئاسووده نییه توولی نه مامی عومرت
به نه فهس دیت و ده چیت ئه سلی له سه ر باییکه

(نالی: ۴۶۳)

معنی: نالی! نهال عمرت آسوده نیست به نفسی بسته است و اصل آن بر باد بنیاد نهاد شده است.

نه‌بوو رووم بیمه خاکی پاکی «ته‌یت» تا بیستم:
به سه‌گ نابی «مللوه‌س» ثاوی زه‌رقا، به‌حری ئیحسانه

(نالی: ۵۱۹)

معنی: روی آمدن به خاک پاک مقدس تو را نداشتم تا شنیدم آب دریای احسان
تو با دهان سگ ناپاک نمی‌شود.

ده‌ریا به دمی سه‌گ گلاو نابی. دریا با دهان سگ آلوده نمی‌شود.

ده‌ریا به دهم سه‌گ چه‌په‌ل ناوی سپلوت ناوی. آب دریا با دهن زدن سگ نجس
نمی‌شود. مه‌فشانند نور و سگ عوعو کند.

ملک او از طعنه‌ی خصمان کجا یابد خلل
آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید
ز مکر طاعن طاعون گرفته ایمن باش
که بانگ سگ نهد نور ماه را تشویر

(به نقل از حیرت سجّادی، ۱۳۶۹: ۲۶۱)

ده‌ریا به دمی سه‌گ گلاو نابی. (پارسا، ۱۳۸۷: ۹۳)

لومه‌ی نالی دیوانه مه‌کهن ئه‌ی عوقه‌لا
ئه‌مه موددیکه زه‌ده‌ی له‌تمه‌یی ده‌ستی په‌ری‌یه

(نالی: ۵۸۷)

معنی: ای عاقلان به نالی بیچاره طعنه‌نزنید زیرا مدتی است پری‌ها او را دیوانه
کرده‌اند.

«په‌ری ده‌ستی لی وه‌شاندووه» «فلانی را جن زده است» کنایه اما مثل شده است.

«حلقه در گوش» ی‌که‌فی ره‌نگینی تویه ئه‌م ده‌فه
با نه‌نالی لیبی مه‌ده «عَنْ لَطْمِهِ كُفَّ الْكَفْه»

(نالی: ۴۵۰)

معنی: دف حلقه در گوش و در اختیار دستان رنگین تو است پس بر آن مزن تا نناآلد.

«ئالقه له‌گوپی تویه» حلقه به گوش کسی بودن، از کنایاتی است که مثل سایر

شده است یعنی در اختیار کسی قرار داشتن.

گشت یکبارگی دل ریشم حلقه در گوش حلقه‌ی گوشت

(به نقل از دهخدا، ۱۳۶۱: ۷۰۱)

بوغزت له زه عیفان چیه قوربان وه کوو قه سساب
به و خه زز و بهز و پیشه وه ته ئه ی هیزه قه له و به

(نالی: ۳۹۲)

معنی: چرا همچو قصاب از لاگران (ضعفا) خوشت نمی آید تو برو خود را فربه کن و کاری به دیگری نداشته باشد.

دهستم که به سهد وه عده له سهد جینگه شکاوه،
جهبری نیه ئهم که سره هه تا نه یخه یه ئه ستو

(نالی: ۳۸۵)

معنی: دستم که از صد جای با وعده هایت شکسته شده است شکستن دست بدون جبران عاجی ندارد، جز اینکه و بال گردنش کنم.

«دهست که شکا وه بالی گه رده» دست که شکست و بال گردن می شود که در عین حال بین جبر و کسر ایهام لطیف و مراعات النظر جالبی وجود دارد.

هه موو رُوژی له تاو هیجرانی ئه مسال
ته مه نهای مردنی پیراره بی تو

(نالی: ۳۸۴)

معنی: هر روز به سبب هجران امسال آرزو می کنم کاش پارسال می مُردم.

«ژیان هه ر ئه مسال خوز گه م به پاره» همیشه امسال آرزوی سال پار داریم.

خه و فی من لیتره له بهر زوری گونا هه یه ک به سهد
گه رچی عاسی و موزنییم ئه م ما موقیرر و بی دروم

(نالی: ۳۰۴)

معنی: ترس و روی زرد من از بسیاری گناهان است، هر چند گناهکارم، اما اقرار به گناه می کنم و از دروغ بیزارم.

«ئیقرار به گوناح توبه یه» اعتراف به گناه نوعی توبه و بی گناهی است این مثل عربی است و گویند: «الْمَقْرُّ بِالذَّنْبِ كَمَنْ تَابَ لَهُ» کسی که به گناه اقرار کند چون کسی است که توبه کند.

«لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ الا بالله، له القدرَةُ، و الكائنُ ماشا»

(نالی: ۷۸)

معنی: غیر از خداوند کسی بر امور، قدرت و تصرفی ندارد و هر چه بخواهد

می‌کند و انسان قدرت و توانایی در برابر خداوند ندارد.
 «مثل عربی» «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و آن برای راندن دیو
 (شیطان) خوانند. (معین، ذیل واژه‌ی لا حول)
 هه ر که‌سی ئیزهاری دانایی بکات و، مه‌قسه‌دی
 خودپه‌سهن‌دی بی، یه‌قین ئیزهاری نادانی ده‌کا

(نالی: ۱۰۷)

معنی: هرکس اظهار دانایی کند ولی هدفش خودپسندی باشد مطمئناً با این کار
 اعتراف به نادانی خود می‌کند.

خو هه‌لکیشان عه‌بیه: خود را برکشیدن عیب است. یعنی: خود را بیشتر از آنچه
 هستی نشان مده. (فتاحی قاضی، ۱۳۷۵: ۹۹)

شیعری خه‌لقی که‌ی ده‌گاته شیعری من بو نازکی؟!
 که‌ی له‌دیقه‌تدا په‌تک ده‌عوا له‌گه‌ل هه‌ودا ده‌کا

(نالی: ۱۰۷)

معنی: این شعر فخر است می‌خواهد بگوید شعر من بی‌همتا است و آرایه‌ی
 حسن تعلیل دارد. می‌گوید: شعر مردم هیچ‌گاه به پای شعر من نمی‌رسد و شعر من
 از لحاظ زیبایی مانند تار ابریشم است و شعر دیگران چون رسن. معلوم است رسن،
 از لحاظ زیبایی و نازکی به تار ابریشم نمی‌رسد.
 مصداق این مثل در زبان کردی است: له‌گه‌ل مال‌ی‌اقوبه‌گ‌دا بزین ده‌بریته‌وه.
 یعنی با آدم‌های بزرگ خودش را مقایسه می‌کند.

هه ر که‌سی نوقسانیی رووی باوینه سه‌ر رووی ئاینه
 شاهیدی هه‌ر چه‌نده (رای‌العین)ه، کی باوه‌ر ده‌کا؟!!

(نالی: ۱۱۰)

معنی: هرکس که زشت باشد، آینه را مقصر بداند و بگوید آینه گناهکار است که
 من زشتم، حتی اگر هم شاهده‌ی بیاورد که منظره در آینه زشت می‌افتد با وجود این
 کسی حرف او را باور ندارد.

دنیا به فیدای قه‌ددی بکه، دامه‌نی بگره
 طوبی لمن اختار علی المال مالا!

(نالی: ۱۱۸)

معنی: دنیا به فدای قدش و به او پناه ببر؛ خوشا به حال کسانی که ابن الوقت اند فقط در حال زندگی می‌کنند، زندگی خوش و مال نزد آنان از دارایی و پول با ارزش‌تر است.

تالیبی لیوین و نه لقه‌ی زولفمان نیشان دهدا
راپه‌وی میسرین و نه و روومان له مولکی چین ده‌کا

(نالی: ۱۱۱)

معنی: لبان لعل‌گون او را می‌خواهیم و او زلفان سیاهش را نشان می‌دهد. می‌خواهیم به سوی مصر برویم که [یوسف گمشده در آنجاست] ولی او راه چین را به ما نشان می‌دهد و گمراه‌مان می‌کند.

این بیت مثلی است برای گمراه شدن کسی که راه را اشتباهی نشان می‌دهد.
و مصداق این بیت سعدی است:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

(گلستان: ۱۳۸۱: ۶۶)

سؤفی مه‌ستووری رووت و موفلیسی خسته ته‌مه‌ع
سه‌یری خالی بی‌حساب و ماچی له‌علی بی‌به‌ها

(نالی: ۱۳۱)

معنی: وعده‌ی خدا اهل بهشت صوفیان را آزمند کرد که شاید آنان نیز در بهشت به نعم دست یابند.

به‌ی‌ه‌کینکی ته‌ماعکار نه‌وترئ که موفلیس ماله‌که‌ی خواردبی و نه‌یی پی
بداتؤ. (رخزادی، ۱۳۸۲: ۲۲۰)

ته‌ماح ده‌گولانیش ده‌کا. به‌جرامی‌ها هم طمع می‌ورزد. یعنی: بسیار حریص و آزمند است.

ته‌ماح سه‌ری نه‌بری، سه‌رت ده‌بری.

طمع سرش رانبری، سرت را می‌برد، یعنی: طمع‌کاری به مال و حیثیت انسان
لطمه می‌زند. (فتاحی قاضی، ۱۳۷۵: ۷۴)

قه‌للابی جهان نه‌قه‌دی عیاری نیه‌قوربان!
«نالی» مه‌حه‌کی هیمه‌تی کردوویه موجه‌پرهب

(نالی: ۱۳۶)

معنی: دنیای دغلكار نقد خالص و سره‌ای ندارد اما همت نالی چون محكى او را با تجربه کرده است.

دنيا هزار رو دارد. (دهخدا، ۱۳۶۶: ۸۳)

لاکین نه‌مه دونیا، گه‌هی سووره، گه‌هی شین
لا یسال مَن عاش و مَن مات، و مَن فات؟!

(نالی: ۱۳۹)

معنی: دنیا گاهی شادی است و گاهی غم، زندگی و مرگ به دست خداوند است. هیچ‌کس از مرگ و زندگی سؤال نمی‌کند.

معنی: اول خوب، آخر شر (= له پیستی مه‌را گورگی نه‌کا) = واته به ناوی باشی، وه خراپی نه‌کات. (محمد خال، ۳۴۹)

بهم کاسه له‌سهر په‌نجه ده‌لین: نووری عه‌لانور
ره‌خشانه له میشکاتی قه‌ده‌حدا وه‌کوو میسباح

(نالی: ۱۶۴)

معنی: پیاله‌ی شراب که بر پنجه‌های قرمزت قرار گرفته، انگار روشنایی است بر روشنایی و بسیار نورانی شده. شرابی که در پیاله است مانند چراغی است که در روزنه‌ای قرار داده شده.

وجودی از خواص آب و گل دور
جبین طلعتش نور علی نور (جامی)

(دهخدا، ۱۳۶۶: ۱۸۳۹)

تو خوا فه‌زایی ده‌شتی فه‌قینکان نه‌میسته که‌ش
مه‌حشهر میساله له یا بووه‌ته (چولی سه‌لم و توور)؟

(نالی: ۱۹۴)

معنی: آیا مکان طلبه‌ها به دلیل بسیاری آنان چون دشت محشر شلوع و آکنده شده و یا خالی از سکنه، همانند میدان جنگ سلم و تور است؟

چولی سه‌لم و تور: برای جایی که ویرانه باشد و کسی در آن نباشد استفاده می‌شود و جایی که جنگ و دعوایی شده باشد و بعد خلوت شده باشد و جایی آشوب و غوغا ویرانه در آن پیدا باشد و کلاً به هر جای ویرانه‌ای گفته می‌شود.

وه کوو نه هاری به هاری دریژ و پایزی کورت
نمه ل گه لیک و تهویل و، عه مه ل که میک و قه سیر

(نالی: ۲۰۷)

معنی: آرزو و امید مثل روزهای بهار زیاد و بلنداند و عمل چون روزهای پاییز
کوتاه.

به رژی به هار به شهوی پاییز: این مثل وقتی گفته می شود که از کسی بخواهیم
از مصاحبت او بیشتر استفاده ببریم.

زه رق و زه رپراقی وه کوو خاکستهر، نه ماما بی غوبار
به رق و به رپراقی وه کوو پیروزه، لاکین بی کریژ

(نالی: ۲۲۶)

معنی: درخشش آن مانند چیزی خاکستری اما بی غبار بود. نورش نیز چون
پیروزه بود اما شوره ای نداشت.

مثل: کهر و خوله میش برای کسی است که هدفش ضرر رساندن به مردم باشد،
حتی اگر خودش هم از بین برود.

کهر دیزگ به توپین خواهی رازی به، بهو شهرته زهره له ساحوی بکه فی!
به یه کیککی قوشه و بی فهر نه وتری که به مهرگی خوی رازی بی بهو شهرته ی
زه رری خه لکی تیندا بی. (رخزادی، ۱۳۸۲: ۳۹۶)

ساقی! به مهیی کونه له سهر عاده تی نهو به
بشکینه به یه ک نهوبه دهسه د ماته می تهوبه

(نالی: ۳۹۱)

معنی: ساقی! بیا و از سر عادت تازه، شراب کهنه بگردان و ماتم توبه کاران را بشکن.
چون توبه کاران به خاطر نخوردن شراب ناراحت اند و وجودشان ماتم زده است.
مصدق این مثل است: صد گناه و یک توبه.

صد گنه این سری یک نظر آن سری. (دهخدا: ۱۳۶۱: ۱۰۵۶)

«نالی» له بی (حهبیه) هم تیب و هم ته بیبه
خولاسه یی له بیبه، فهرمانبه ری له بی به

(نالی: ۳۹۸)

معنی: نالی! لب (حیبیه) هم بوی خوشی دارد و هم باعث درمان است.

به شهر هاتن رقیب و مودده‌عی، من خوشی خوشیمه
که ده‌عوایه، له هه‌ر لایه بکوژری سوودی ئیسلامه

(نالی: ۴۷۱)

معنی: رقیب (بدکار) با مدعی (دروغگو) دعوا کردند و من از این ماجرا بسیار خوشحالم، چون هر کدام از این دو کشته شوند سودش شامل من و یار است. مثل اینکه از بین دو کافر یکی کشته شوند به سود اسلام است. مووسا بۆ تو چووه کیف توور! موسی برای تو به کوه طور رفت. واته: ئه‌و کاره به سوودی تو ته‌واو بوو. (رخزادی، ۱۳۸۲: ۳۶۳)

منظور این است هر اتفاقی بیافتد به سود و منفعت تو تمام می‌شود. «له هه‌ر دوژمن هه‌ر کام بکوژری قازانجه».

نیشانه‌ی پوخته‌گی بی‌ده‌نگییه «نالی»! ئه‌گه‌ر پوخته‌ی
به حوججه‌ت ته‌ی بکه‌نامه، به حیدده‌ت په‌ی بکه‌خامه

(نالی: ۴۷۳)

معنی: نشانه‌ی پختگی و کمال در عشق این است که تسلیم و فرمانبردار باشی. نالیا اگر تو هم به کمال و پختگی در عشق رسیده‌ای فرمانبردار باش و سکوت کن؛ به جای نارضایتی از عشق و گله از یار، کاغذ شعرت را بیپچان و در گریبان کن و سر قلمت را هم بئر و هیچ مگو. نیشانه‌ی تاریکه‌شهو هه‌ر له‌سه‌ر ئیواره‌وه دیاره. نشانه‌ی شب تاریک از همان اول غروب پیداست.

واته: خراپی هه‌ر که‌سه‌ی یا هه‌ر کاری، له هه‌مان کاتی ئه‌وه‌لدا ده‌رئه‌که‌وی.
(رخزادی، ۱۳۸۲: ۳۸۸)

ئه‌و گه‌وه‌ه‌ر نوکته‌له «نالی»ی ده‌دزن خه‌لق
ئاوی نیسه، وه‌ک ئاگری بی‌شه‌وقی دزانه

(نالی: ۴۸۱)

معنی: نکته‌های ریز و پر معنایی که مثل گوهراند بعضی آنها را از نالی می‌دزدند و ادعای گفتن آن را می‌کنند و خودشان را صاحب آن نکته‌های دقیق می‌کنند. اما مثل گوهر دریا نیستند و نمی‌درخشند و مثل آتش دزدانند که بی‌جان و بی‌رمق‌اند. و همه می‌دانند که این نکته‌ها مخصوص نالی است.

مثل گُردی «مووروی دزیه تی، مه گهر به شه و بکریته مل».

موورگ هاوسامال، مه گهر به شه و بیکه یته مل!

واته: مالی مهردم یا مالی دزیه تی به ناشکرا بههری لی وهرناگیردری.

(رخزادی، ۱۳۸۲: ۳۶۳)

«چرای دز کزه» چراغ دزد بی نور است.

فهزا بهحری موحیت و وشتری تیدا سه فینه ی بهر

سه رایی میسلی نیل و دیجله و جه یحوون و عومانه

(نالی: ۴۸۹)

معنی: بیابان همچون اقیانوش و شتر مانند کشتی و سراب چون رود نیل و دجله

و جیحون است.

به مثل عربی اشاره دارد: «العبر سفینة الصحرا»: حوشر که شتی بیابانه. شتر

کشتی بیابان است. (مدرسی، ۱۳۶۴: ۴۸۹)

له سه د جی کلکی ئوشر گه یه ئه رزی مه هله که هیشتا

یه می فه ججی عه میقی نالی هه ر بی قه عر و پایانه

(نالی: ۴۸۹)

معنی: شتر در صد جا به مرز نابودی رسید اما بیابان بی پایان بود و در بیابان به

بی کران.

«فلا نه که س له کلکی گه ر ابووه وه، ئه گینا مردبوو».

سوروشکی من که لیناوه، غوباری کوه و هامونه

وه ره سه رچاوه که م بنواپه، وه ک ئاوینه چهند روونه

(نالی: ۵۲۰)

معنی: اشک من غبار گرفته و کدر است، چون گرد و غبار بیابان گرفته، اما محتوا

و درون را نگاه کنی می فهمی که مثل آینه ی روشن بی گرد است.

مثل آن در فارسی معادل: آب از سر چشمه گل آلود است. * ئاو له سه رچاوه که وه لینه.

واته: عه ی ب له بنه ره ته وه ی ه. (رخزادی، ۱۳۸۲: ۲۷)

له ده ورانی ته بیعه تدا له گهل سه وری فه له ک جووته

له ملیا چه مبه ری ده وران و ته وقی چه رخی گه دوونه

(نالی: ۵۲۲)

معنی: منجم در دوران طبیعت چون برج ثور است یا مانند گاو شخم‌زن است که هر بار به جایی شخم می‌زند. مصیبت زمانه و طوق گردون به گردن افکنده است.

هه لایی نَاشه که چهل فه‌راشه. (مردوخ کردستانی، ۱۳۶۲: ۴۵)

له هه‌ر لاییکه‌و با بیت شه‌ن ئه‌کا. (مردوخ کردستانی، ۱۳۶۲: ۲۰)

ئهم عومره، عه‌زیزه که له بۆت نه‌قد و دراوه،

سه‌د حه‌یف و دریغا که موسولمانی نه‌ماوه

(نالی: ۵۳۳)

معنی: عمر عزیزم مثل پول و سگه‌ای رواج داشت، آن را برای تو گذاشتم و بخشیدم، اما صد دریغ که مسلمانی نمانده، چون تو قدر این بخشش (عمرم) را نمی‌دانی.

معادل‌گردی‌سنندجی: ده‌وره‌ی کافرسانیه.

هه‌ر چه‌نده که رووتم، به‌خودا مائیلی رووتم

بی‌به‌رگیه عیله‌ت که هه‌تیو مه‌یلی هه‌تاوه...

(نالی: ۵۳۴)

معنی: هر چند درویش و فقیرم، اما عاشق توام و عشق هم فقیر و ثروتمند نمی‌شناسد بی‌برگ دائم دنبال آفتاب است.

سونبول له‌به‌ر رو‌عوونه‌تی شمشادی تازه‌دا

هات و به‌ته‌عن و ده‌وره به‌سه‌ریا شکایه‌وه

(نالی: ۵۵۲)

معنی: سنبل تازه رو‌ییده‌ی بهار که بی‌عقلی درخت شمشاد را دید، دور خودش چرخید و در نهایت شکسته شد.

اشاره به مثل: دریژ بی‌عه‌قله.

دریژ، ئه‌قلی تا زرانیه. (دراز عقلش تا زانویش است. قد بلند کم‌عقل است.)

(حیرت سجادی، ۱۳۶۹: ۲۴۱)

چه‌رخی چه‌پی گه‌ردوونه، راست و چه‌پی چه‌ند دوونه

بی‌چاکه چ بی‌چوونه، راستی له چه‌پی نایه

(نالی: ۵۶۲)

معنی: چرخ گردون کج رفتار است آدمی را چه به راست و چه به چپ هدایت می‌کند

باز هم ناراست است و آدمی اگر هدایت چرخ را بپذیرد سر از ضلالت درمی آورد.
راستی رفتی، چه وتی که وتی.

راستی رفتی، کجی افتادی. یعنی: راستی کن، به منزل نرسد کج رفتار. (فتاحی قاضی، ۱۳۷۵: ۱۳۶)

ئو خاکی دهره مه سکه نی سهد ساله مه، شاید
جاری له ده می تو بیهم «سه گ به وه فایه»

(نالی: ۵۶۴)

معنی: خاک درگاهت سالهاست که مأوای من است، یک بار نشد از تو بشنوم
که بگویی نالی وفادار است، سگ باوفای درگاه توام.

سگ در هر جا طعمه بخورد، همان جا پارس می کند.
سه گ له ههر کوینه بخوا، لینا ئه وه ری. که اشاره به وفاداری و حق شناسی

است. (رخزادی، ۱۳۸۲: ۲۴۸)

نیشانه‌ی فخره بو من گهر به سهر بیم نه ک به پی، ئه ماما
به مهرگی تو قه سه م، شاهم! عوزر مه سمو وعه، سهر مایه

(نالی: ۵۷۰)

معنی: به جان تو قسم شاها! با تمام وجود پیش تو آمدن نشانه‌ی فخر است، ولی
عذر و بهانه‌ای داشتیم که نیامدم. اشاره به مثل: العذر عند کرام الناس مقبول.

من له بی به رگی (مه خه) م پرسى، که بوچ رووتی؟ وتی:
«ره بیبی من شیت بم، ئه گهر شاد بم به به رگی عاریه»

(نالی: ۵۷۹)

معنی: از «مه خه» (۲) پرسیدم: چرا برهنه‌ای؟ در جوابم گفت: خداوند دیوانه‌ام
کند اگر با لباس عاریتی شاد باشم.

ههر چی مه حبوویان ده که ن خوشه، به لام داخی ره قیب
ده مکوزی، ته رحی مری، ههر وه ک که ری بیگاری یه!

(نالی: ۵۸۵)

معنی: محبوبان هر کاری که می کنند لذت بخش است، اما غم بدکاران مرا از پا
درمی آورد که مثل الاغ بیگاری هستند که فقط خودشان را خسته می کنند و کاری از
پیش نمی برند.

یا کومه‌له زیوی بوخه‌لا دوور له سه‌فا بی
موغله‌ق به به‌خیلی، به مه‌سه‌ل مشتی مه‌لا بی

(نالی: ۶۱۰)

معنی: یا همچون زره‌های آدم بخیلی است که به مانند ملاًها دست‌های بسته‌ای داشته باشد (= بخیل باشد).

به مه‌سه‌ل مشتی مه‌لا بی: بخیل و ممسک. (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۳۵)

شه و نائیم و قائیم، عه‌له‌می بابی ره‌زا بی
بی‌دیده هه‌لستی به مه‌سه‌ل عه‌ینی عه‌سا بی

(نالی: ۶۲۳)

معنی: چیزی که مسأله را روشن می‌کند باید بیدار قائم باشد و بدانچه که خدا بدو داده، خرسند باشد همچون علم‌ایستاده باشد و چون کوران عصا به دست، هیچ پروایی نداشته باشد.

اشاره به مثل کردی: شلم کویرم ناپاریرم.

شل هستم، کورم، احتیاط نمی‌کنم. (رخزادی، ۱۳۸۲: ۲۵۷)

شلم، کویرم، کهس نابویرم.

شلم، کورم، از کس نمی‌گذرم، این جمله را هم‌الآن و باربران می‌گویند. یعنی:

برای من و بارم راه باز کنید، راهم بدهید. (فتاحی قاضی، ۱۳۷۵: ۱۷۰)

ته‌حریری خه‌یال و خه‌و نه‌گه‌ر بیته‌حیسابی،

ده‌رویش و گه‌دا شاهدو، ده‌بی شاه‌گه‌دا بی

(نالی: ۶۲۹)

معنی: اگر زندگی‌ام حساب خواب و خیال را بنویسند و منتظر تحقق آن باشد همه‌ی زندگی‌ام دچار آشفتگی می‌شود.

ثاو گه‌دا و ده‌وله‌مه‌ن بووگه به یه‌کی. آب گدا و ثروتمندیکی شده. (رخزادی،

۱۳۸۲: ۲۶)

گه‌ر بلیم: شه‌مسی، ده‌لی: نه‌و خو‌ش رووه بی‌په‌رده‌یه

وه‌ر بلیم: سه‌روی، ده‌لی: نه‌و نه‌حمه‌قه کوا گفتوگوی!

(نالی: ۶۹۵)

معنی: اگر روی یار را به خورشید تشبیه کنم راضی نیست می‌گوید اگرچه

خورشید زیباست، اما همه کس رخسارش را می‌بینند و اگر به سرو مانندش کنم می‌گوید: سرو بلند و احمق و زبان نفهم است.

دریژه و بی‌عقل، یا حؤل و بی‌هونه‌ره.

دریژه، نه‌قلی تا زرانیه.

دریژه‌قلی‌ها له وژنگیا.

قد بلند عقلش تا زانویش است. (حیرت سجّادی، ۱۳۶۹: ۲۴۱)

عزیزم رُوحی شیرینم، دوو چاوم
ده‌وای زامی دل و جهرگی برآوم!

(نالی: ۲۹۳)

معنی: عزیزم روح شیرینم دو چشمم، داروی دل زخم و دل بریده‌ام!
دل و جهرگی بری: مثل از ضربه‌ی سخت و کشنده.

۶- نتیجه‌گیری

ملا خدر احمد شاه‌ویسی میکاییلی، مشهور به نالی، بدون تردید از بزرگ‌ترین شاعران کرد در سده‌ی نوزدهم میلادی به شمار می‌رود. او به همراه کردی و سالم، از بنیان‌گذاران مکتب شعری بابان بودند. غزلیات او که به سبک کلاسیک سروده شده دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است. از سوی سلاست و جزالت و از سوی دیگر ظراهای هنری و خوشه‌های خیال، شعر او را در زبان کردی به اوج رسانده است. به همین دلیل است که او را به حق، ملقب به حافظ کرد کرده‌اند. با آنکه نالی در میان بزرگان شعر کلاسیک مقام و مرتبه‌ی والایی دارد و شعر او آینه‌ی تمام‌نمای ادب رسمی و فخیم کردی سورانی است اما در دیوان او عناصر ادب عامیانه، چون: باورهای عامیانه، اشارات داستانی، کنایات، امثال و حکم و غیره به وفور دیده می‌شود. با خوانشی که از دیوان صورت پذیرفت تعداد ۵۵ ضرب‌المثل یافت شد که می‌توان آنها را در زمینه‌های گوناگون محتوایی چون: دنیا و قضا و قدر، دوستی و صداقت و راستگویی، احوال درونی انسانها، رفتار نیک و صفات پسندیده، رفتار بد و صفات ناپسند و غیره طبقه‌بندی کرد. او به دلیل آشنایی عمیق با ادب فارسی و عربی، برخی از این امثال را از آثار ادبی زبان فارسی و عربی به وام ستانده و بدون تردید برخی هم متعلق به ادب کردی و ویژه‌ی زبان کردی است.

پی‌نوشت

۱. جز اینکه ابن اثیر در کتاب المثل السائر، اشارتی ضعیف به آن داشته و کنایه را بر دو نوع می‌داند: یکی آنکه استعمالش زشت است و آن در هنر نگارش مورد استفاده نیست، دیگر آنکه به کار بردن زیبا نیست و بر چهار نوع است که نوع اول آن را تمثیل می‌داند و آن همان تشبیه بر سبیل کنایه است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۴۴)
۲. احتمالاً کوتاه‌شده‌ی «مه‌خول» باشد که آن هم کوتاه‌شده‌ی محمود است.

منابع

قرآن کریم.

احمدی، ابراهیم (۱۳۸۶)، *فهره‌نگی کنایه*، سندج: دانشگاه کردستان.
 نه‌حمه‌دی شاوله‌سی می‌کایه‌لی، مه‌لاخدر (۱۳۶۴)، *دیوان نالی*، لیکۆلینه‌وه و لیکدانه‌وه‌ی مه‌لاعه‌بدو لکه‌ریم موده‌ررسی و فاتح عه‌بدو لکه‌ریم، محمه‌دی مه‌لاکه‌ریم، ئورومیه: سه‌لاعه‌ددین ئه‌یووبی.

بهمنیار، احمد (۱۳۲۸)، «مثل چیست» یغما، سال دوم، شماره‌های ۱، ۲ و ۳.
 پارسا، دکتر سید احمد (۱۳۸۷) *بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های کردی و فارسی*، سندج: دانشگاه کردستان.

تفتازانی، سعدالدین (۱۴۲۴) *المطول*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 حیرت سجادی، سید عبدالحمید (۱۳۷۸)، *پند پیشینیان در کردی*، صلاح‌الدین ایوبی.

الجارم، علی و مصطفی امین (۱۳۷۲) *البلاغه الواضحه*، قم: سیدالشهدا.
 جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۰) *اسرار البلاغه*، ترجمه‌ی جلیل تجلیل، تهران: دانشگاه تهران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۰) *لوح فشرده‌ی لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
 رخزادی، علی (۱۳۸۲) *گواره‌ی کورده‌واری*، په‌ند و قسه‌ی نه‌سته‌ق، امثال و حکم کردی، سندج: گوران.

شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲) *مفلس کیمیا فروش*، تهران: سخن.
 شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲) *صویر خیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه.
 صینی، اسماعیل و دیگران (۱۹۹۲) *معجم الامثال العربیه*، بیروت: مکتبه‌اللبنان.
 فتاحی قاضی، قادر (۱۳۷۵) *امثال و حکم کردی*، بخش دوم، تبریز: دانشگاه تبریز.

فتوحی، محمود (۱۳۸۵) *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
 قدامه بن جعفر (۱۳۸۴) *نقد الشعر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم سّری، تهران: پرسش.
 مجیدی، مریم و علی میرانصاری (۱۳۸۰) «امثال و حکم»، *دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، جلد دهم، تهران: دایرة‌المعارف، صص ۲۰۰-۱۹۸.
 مردوخ کردستانی، محمد (بی‌تا) *فرهنگ مردوخ*، سندج: غریقی.

ملاً ابراهیمی، عزّت (۱۳۸۰) «امثال و حکم» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مجلد
دهم، تهران: دایرة المعارف، صص ۱۹۸-۱۹۵.
هاشمی، احمد (۱۹۹۴) جواهر البلاغه، بیروت: دارالفکر.
همایی، جلال الدین (۱۳۷۰) معانی و بیان، تهران: هما.